

مشارکت _ جوانان

جمعیه پدیا

توجه به نسل جوان و بهره گیری از توانایی ها، استعدادها و مشارکت این نسل در اداره امور کشور همواره یکی از شعارهای انتخاباتی است که نامزدها به وقت انتخابات سرمی دهند و البته در جلب مشارکت اجتماعی جوان ها در زمان اخذ رأی هم بی تأثیر نیست، قاعده‌ای که دولت چهاردهم هم از آن مستثنی نبوده و نیست، هر چند خیلی‌ها معتقدند از ابتدای روی کار آمدن این دولت با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی پیش روی جوان‌ها هنوز وعده‌های دولت در این بخش عملیاتی نشده است؛ موضوعی که علیرضا رحیمی، معاون جوانان وزیر ورزش و جوانان در برابر آن موضع گرفته و گفته افزایش مشارکت سیاسی جوانان در انتخابات، از جمله انتخابات ریاست جمهوری و شوراها، یک هدف عملی و قابل اندازه گیری است و تاکنون اقدامات آموزشی جوانان دعوت کرده که در این انتخابات شرکت کنند، از همه فرایند انتخابات، حضوری فعال داشته باشند و تأکید کرده جوانان باید باور کنند که حتی حضور بدون انتخاب شدن هم تأثیر گذار است. به گفته او «سازمان‌های مردم‌نهادی که ساختارشان عمدتاً جوان و پویا هستند، نقش مهمی در مشارکت اجتماعی این نسل دارند».

خبرخوان

وزیر کشور گفته در سال جاری بیش از **یک میلیون و ۵۰۰ هزار نفر** از اتباع به کشورهای خود بازگشته‌اند و بیش از ۸۰ درصد ایرانی‌ها از اجرای این طرح اعلام رضایت کرده‌اند و خواستار استمرار آن هستند.

رئیس سازمان بهزیستی کشور با بیان اینکه ۸ میلیون نفر معادل ۱۱ درصد از جمعیت کل کشور تحت پوشش سازمان بهزیستی هستند، گفته از ۲۴ میلیون خانوار کشور، **۲ میلیون و ۸۰۰ هزار خانوار** تحت پوشش بهزیستی قرار دارند.

معاون جوانان وزیر ورزش و جوانان از آموزش مهارتی و اشتغال به کار **۵۰ هزار سرباز وظیفه** در کشور خبر داد.

دبیر ستاد ملی جمعیت گفته بر مبنای نتایج پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های جوانان در سال‌های گذشته، **۱۱/۷ میلیون دختر و ۱۲/۹ میلیون پسر** زیر ۲۰ سال در کشور هنوز از دواج نکرده‌اند.

در مدارس ابتدایی مشاور نداریم

اصل و شرح

با اینکه دوره بلوغ، هم برای دختران و هم برای پسران بسیار مرحله حساسی به لحاظ تغییرات هیجانی، جسمانی و روانی است و به‌رغم ضرورتی که وجود مشاور برای مدرسه

ابتدایی دارد، در حال حاضر در مدارس ابتدایی مشاور نداریم و تعداد محدودی از مدارس هستند که مشاور به آنها تعلق می‌گیرد؛ خیلی که سمیه‌سادات ابراهیمی، مدیرکل امور تربیتی، مشاوره و مراقبت در برابر آسیب‌های اجتماعی وزارت آموزش و پرورش هم آن را تأیید کرده و گفته: «برای دانش‌آموزان پایه هفتم کتاب تفکر و سبک زندگی در نظر

شعرم را از تعزیه خوزستان الهام گرفتم

گفت و گو با مرتضی حیدری آل کثیر، شاعر عرب خوزستانی در برنامه چارده تلویزیون همشهری



محمد سربابی | روزنامه‌نگار

جامعه امروز

بخش بزرگی از هموطنان ما عرب‌زبانان جنوب و غرب کشور هستند که مراسم نوحه خوانی و عزاداری خود را به زبان عربی برگزار می‌کنند. اشعار این نوحه‌ها به مداحی‌های فارسی هم راه پیدا کرده و در بین دیگر ایرانی‌ها محبوبیت یافته است. مرتضی حیدری آل کثیر، شاعر آیینی‌ای که به ۳ زبان عربی و فارسی تسلط دارد و علاوه بر شاعری، مداحی نیز می‌کند، مهمان برنامه چارده تلویزیون همشهری به میزبانی سیدمحمد جواد شرافت بود.

متولد کجا هستید؟

اهل خوزستان و شهر شوش دانیال هستم؛ جایی که فرهنگ اهل بیت(ع) و تعزیه‌ایش جایگاه خاصی دارد. اتفاقاً یکی از باشکوه‌ترین مراسم ایام فاطمیه در روستاهای شهر شوش برگزار می‌شود؛ مثلاً در مجموعه روستاهای کعب که ۲۰-۱۰ روستای نزدیک هم هستند، در دهه فاطمیه هر شب چندین هزار نفر در یک روستا جمع می‌شوند و یک منبری قوی از عراق دعوت می‌کنند تا مراسم را همراه مداح اجرا کنند.

در شهر شوش تعزیه به زبان فارسی اجرا می‌شود؟ زبان شهرستان شوش، فارسی است و همین تعزیه ثبت ملی شده است. ما در روستای امدمان - که اکنون تبدیل به شهر شده و نام آن هم جر گرفته از حر ریاحی است - تعزیه را به زبان عربی اجرا می‌کنیم. آیتالله حیدری که عضو مجلس خبرگان و عموی بنده هستند به این تعزیه اشراف دارند. این تعزیه از نظر مقتل و صحیح بودن روایت بر جسته است. افراد زیادی به این

تعزیه به خدمت کرده‌اند و الان به‌دست جوان ترها افتاده است. در تالسوعا تعزیه ورود اسرا به مجلس یزید و در عاشورا از صبح تا ۵-۴ بعدازظهر خود واقعه عاشورا را مرور می‌کنند در یک زمین ۸-۷ هکتاری در وسط شهر که قبلاً هم خاکی بوده تعزیه با ۳۰۰-۲۰۰ اسب اجرا می‌شود که شامل تمام مواقف ظهر عاشورا است.

خانواده شما هم در این تعزیه‌ها نقش داشته‌اند؟

پدر من حاج حسن حیدری آل کثیر نزدیک ۳۰ سال نقش حبیب‌بن‌مظاهر را داشت. خیلی در نقشش فرو رفته بود. سال ۸۶ ایشان فوت کردند که من بیست‌وچندسال داشتم. بیشتر خاطراتی که از ایشان دارم یا سبک‌رکاب بود یا قرآن می‌خواند. ما که خانواده پرجمعیتی هم بودیم قرآن خواندن را از ایشان و با کلمات قصیح یاد گرفتیم. صبح با صدای قرآن خواندن ایشان بیدار می‌شدیم. پدرم که در نیشکر هفت تپه کار می‌کرد، بعد از بازنشستگی به‌دلیل اینکه حافظه خوبی

در یادآوری احادیث داشت، منبری شد.

پس شاعری را از پدر به ارث برده‌اید؟

من شعر عربی را از پدرم به ارث برده‌ام برای اینکه ایشان «بوذیه» می‌سرود؛ یک دوبیتی محلی خوزستانی که در عراق هم رایج است. از طرف دیگر الهام من در شعر عاشورایی، دیدن تعزیه‌ها و «مواقف» آن بود.

درباره ابوذیه بیشتر توضیح دهید.

ابوذیه از آپیت تشکیل می‌شود که قافیه ۲ مصرع اول جناس تام دارد و هزاران آیینی با این سبک سروده شده است؛ یعنی کلماتی در جای قافیه قرار دارد که یک جور خوانده می‌شود، اما به معانی متفاوتی است.

نخستین شعری که گفتم هم ابوذیه بود و با اینکه اشکال قافیه داشت، خیلی شغف داشتم که می‌توانم روی وزن شعر بگویم. در دبستان آرایه‌های ادبی فارسی را خواندیم و بعد شعر فارسی هم گفتم. کم‌کم با شاعران معاصر عرب مانند نزار قبانئ آشنا شدم. تا اینکه در چند سال اخیر در مسابقات بین‌المللی شعر در عراق، بحرین،

در همایش بین‌المللی جانبازان شیمیایی منتشر شد؛ مردی که سال‌ها نامش با فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی گره خورده بود، حالا چندسالی می‌شود که تبتات استشمام گاز خردل در عملیات والفجر، او را از دنیای

زخم جنگ هنوز تازه است



پاسبان مردگان

چند روایت دست اول از نگهبانان گورستان تاریخی و چندملیتی دولاب که شاهد اتفاقات عجیب اطراف آن هستند

سحر جعفریان عصر | روزنامه‌نگار

گزارش

معنای دقیق واژه، از آن همسایگان گورستان تاریخی دولاب است؛ آنها که تا پنجره خانه‌شان را باز می‌کنند، چشم‌شان به دیدنی‌های اروپایی روشن می‌شود؛ نمایی باز و دور از گورهای کهنه با سنگ قبرهایی ترک‌خورده یا شکسته که از لایه‌لای شاخ و برگ‌های شلخته در ختان بلند کاج پیدا هستند؛ چشم‌اندازی متفاوت که همواره، کریم متانت و احمد تجریشی نیز میانش در رفعت و آمدند؛ نگهبانان بخش‌هایی از این گورستان

این گورستان، صدا دارد

پیش از نگهبانی در گورستان، متانت ابتدا کشاورز بوده و بعد، سراپدار چند مجتمع مسکونی. تجریشی هم پیش‌تر کارگر تولیدی پوشاک و سراپدار برج و باروهای بالای شهر بوده است. هیچ یک گمان نمی‌کردند روزی سرر از خانه ابدی مردگان روس، ارمنی، لهستانی، یونانی، گرجی و آشوری درآورند. متانت، جوان تراست و عیال‌وار. خانه‌اش انتهای گورستان به چشم می‌آید. خودش می‌گوید خیال‌اف نیست و از مرده و ارواح هم نمی‌ترسد. اما از وقتی تاریخ گورستان و قصه‌هایش را دانسته، گاه‌گاه وسط سکوت آن تصور می‌کند صداهایی می‌شنود: «وقت‌هایی هم از آن ته که جای دفن مهاجران لهستانی است، صدای ناله می‌آید مثل اینکه زنی با بچه‌ای از جنگ ترسیده و دور از خانه مانده. بیشتر از همه، صدای گریه می‌آید... از آنجا... آنجا را با انگشت اشاره نشان می‌دهد که محل خواب مرگ سربازان لهستانی است.

گنج و باطل السحر مر دگان چندملیتی

قصه‌چاله‌ها به خرافه‌هایی قدیمی می‌رسد: «چاله‌ها را از ده‌ها یا آنها که توهم طلسم‌شدگی دارند، می‌کنند، چون شنیده‌اند با مرده‌های فرنگی تکه طلایی (حلقه از دواج یا دندان مصنوعی) دفن است و اگر روی آن کمی سرکه خانگی بریزند طلسم‌شان باطل می‌شود.» حرفش تمام نشده به خند می‌افتد: «روزی چند بار می‌ی‌ند در گورستان را می‌کوبند تا بیابند داخل و از روی ۷ قبر بپرند. اجازه که نمی‌دهم، لباس‌هایشان را از بالای دیوار پرت می‌کنند به گورستان مثلاً جاقشان از کوری دریابد یا بخت‌شان باز شود...» متانت افسوس می‌خورد که اینجا هم پای ثروت و شهرت در میان است. شهرت، سبب شلوغی مزار می‌شود و ثروت و ثروت هم اینگونه: «متوفی اگر ثروتمند باشد مراسم ترحیمش در مадور تمام و کمال برگزار می‌شود و برایش رنگ (شبیۀ نافوس) به صدا درمی‌آورند.»

مردگان شناخته و ناشناخته در قبرهایی در هم

متانت همان قدر که برای جارو زدن قبر دکتر کلو که وقت می‌گذارد، برای تر و تمیزی سنگ مزار سربازان نیز حوصله می‌کند: «خدا می‌داند چند نفرشان تازه‌داماد بودند یا کدام‌هاشان منتظر تولد فرزند...» این‌ها را به بازماندگانی که حالا روزبه‌روز تعدادشان کم و کمتر می‌شود و برای یادبود رفتگانشان می‌ایند، نمی‌گوید: «دلشان می‌گیرد، هر چند که خیلی‌هایشان نسبتی نه با او اگران لهستانی و نه با تبعیدشدگان دارند. مثل آقای ارشاکیان که هر صبح سه‌شنبه می‌آید تا کمی بازن جوانم‌گشده‌اش درد دل کند.»

دست کوتاه دکتر تولوزان و مردگان کم‌مقاتنی

در گورستان ارمنی‌های کاتولیک نیز اوضاع به همین منوال است. تجریشی روزی چند بار دست رد به سینه آنها که می‌خواهند بدون مجوز از سفارت‌های روسیه، فرانسه، ایتالیا و خلیفه‌گری وارد شوند، بزند: «آخر اینجا شد جای عکاسی؟ می‌آیند می‌گویند فقط چند تا عکس فرمالیت‌ه عروس و داماد یا هنری و حتی برای تبلیغ لباس بگیریم و زود برویم...» تازگی‌ها ناخوش‌احوال شده: «کاش تولوزان (پزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه) با این همه برو و بیایی که دارد علاج دردم را می‌دانست...» از این روست که گرم‌شدن گورستان را یکی از اقوام دورش همراهی می‌کنند: «کتاج‌های از موقعیت قبرها و معرفی مشاهیر قبرستان به دستش دادم تا اگر سوالاتی برای راهنمایی‌تان تور پیش آمد، وانامد... اسمش رسول است و چون سواد چندانی ندارد اطلاعات کتاج‌چه را با توجه به تصاویرش از تر شده. برای او بهترین جای گورستان، آرامگاه ریززمینی با قبرهای عمودی معدنکاران ایتالیایی و همچنین مزار چند آشپز و قناد و خیاط ارمنی است که از سر کسب و کارشان با توت‌های تفریحی قدیمی و شیک شکل گرفته: «قصه‌شان را از عمو (تجریشی) شنیده‌ام... خیلی‌هایشان مهاجر و اردوگانشین بودند.» رسول هنوز به حکاکی نقش مریم محزون و نشان داس و تبر روی بعضی سنگ‌مزارها عادت نکرده و پایان روز که تاریکی می‌چید لایه‌لای درختان و سکوت، سنگین‌تر می‌شود، خبری می‌ماند تا فردا که خدا کند به جای مراجعه‌کنندگان بی‌مجزو، کسی از بازماندگان بیاید برای استخوان سبک کردن.

در همایش بین‌المللی جانبازان شیمیایی منتشر شد؛ مردی که سال‌ها نامش با فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی گره خورده بود، حالا چندسالی می‌شود که تبتات استشمام گاز خردل در عملیات والفجر، او را از دنیای

بازیگری دور و درد جانباز شیمیایی بودن چنان در وجودش رسوخ کرده است که چندی پیش در مراسم بزرگداشت خود از مردم درخواست کرد: «دعا کنید بروم؛ خیلی خسته‌ام.»

